

بازبینی فرهنگ کیمیا

داریوش آشوری

فرهنگ فارسی-انگلیسی

تألیف کریم امامی

ناشر: فرهنگ معاصر

۱۰۰۱ صفحه

تهران ۱۳۸۵

این فرهنگ آخرین کار و یادگار کریم امامی ست. وی در سال‌های آخر زندگانی خود به آن پرداخت و در ماه‌های پایانی زندگی‌اش، در حالی که بیماری‌ای جانکاه او را آب می‌کرد و توان‌اش را می‌گرفت، به پایان برد. بنا بر این، در هر نقدگری و ارزیابی این اثر می‌باید این نکته را در نظر داشت که در چه شرایطی به پایان رسیده است. امامی، به هر حال، این همت و دل‌بستگی را داشت که، با همه تکیدگی و ناتوانی‌اش، در ماه‌های پایانی زندگی آن را تمام کند. و تمام کرد.

کریم امامی به انگلیسی‌دانی شهره بود و مردی بود جدی و بانظم و دقت تا سرحدّ وسواس. ما با هم در سال‌های دهه‌ی ۶۰، به تقویم خودمان، طرح تألیف یک فرهنگ انگلیسی-فارسی تازه را هم با هم ریخته بودیم و امامی در این باره با انتشارات دانشگاه آکسفورد هم گفت-و-گویی کرده بود و به دنبال امکانات دیگر هم رفته بودیم، ولی این کار سر نگرفت. یکی از دلایل‌های آن—و شاید مهم‌ترین دلیل‌اش—این بود که سبک و سیاق ما با هم نمی‌خواند. او خیلی «دست به عصا» با این کار و شیوه‌ی آن برخورد می‌کرد و من جسورانه و بلندپروازانه. سپس من هم سالیان درازی ایران را ترک کردم و رشته‌ی ارتباط ما هم از هم گسست، و آن طرح به فراموشی سپرده شد. اما، در سفری به ایران بود که از او شنیدم دست اندر کار تألیف یک فرهنگ فارسی-انگلیسی ست. و آن فرهنگ همین است که اکنون در دست داریم. این کتاب، به هر حال، یادگار مردی ست که عمری را با نجابت خاص خود در خدمت کتاب و قلم سپری کرد و در سال‌هایی که سرپرستی دستگاه ویرایش مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین را به عهده داشت، در بهبود تولید و نشر کتاب در ایران اثر مثبتی گذاشت. و با همه جوری که در حق او کردند، در سال‌های پس از انقلاب ایران را ترک نکرد. یاد-اش گرامی باد.

من این فرهنگ را مروری کرده‌ام و آن را با تکه‌هایی از دو فرهنگ فارسی-انگلیسی دیگر که این جا (در حاشیه‌ی پاریس) در اختیار دارم، مقایسه کرده‌ام. یکی از آن دو، فرهنگ کوچک فارسی-انگلیسی از سلیمان حیم است (تألیف ۱۳۳۶، چاپ سوم، «با اصلاحات و اضافات»، تهران ۲۵۳۵ [شاهنشاهی = ۱۳۵۵]); و دیگری فرهنگ فشرده، فارسی به انگلیسی، تألیف عباس و منوچهر آریان‌پور کاشانی (تهران ۱۳۶۲ [چاپ یکم ۱۳۵۵]). در این سال‌ها فرهنگ‌های فارسی-انگلیسی دیگری هم در ایران نشر شده است که من به آن‌ها دسترسی ندارم و تنها آگهی‌هاشان را دیده‌ام و از چند-و-چون‌شان بی‌خبرم.

نخستین نکته‌ای که، به‌طبع، در این هم‌سنجی پیش می‌آید این است که از نظر گزینشِ درآیندها (مدخل‌ها) این فرهنگ با فرهنگ‌های پیشین چه تفاوت‌هایی دارد. از این نظر، فرهنگِ امامی، چنان که انتظار می‌رود، بسیاری از واژه‌هایِ رواج‌یافته در این چند دهه، به‌ویژه پس از انقلاب، را در بر دارد که جزو بدنه‌ی فارسیِ نوشتاریِ امروز هستند و فرهنگ‌هایِ دیرینه‌تر آن‌ها را در بر ندارند. از جمله‌ی آن‌ها ست واژه‌هایی همچون همه‌پرسی، گفتمان، دگراندیش، دکوراتور، دکوراتیو، رهیافت، دولت‌شهر، مانیکور، پدیده، پدیدارشناسی، پیراپزشکی، پیرابند، فرابند، همپوشی، یارانه، دین باور، دین‌باوری. وجودِ بخشِ چشمگیری از مجموعه‌ی واژگانِ نو فارسی در این فرهنگ—که نشانه‌ی رشدِ زبانِ فارسی در این دو-سه دهه نیز هست—نسبت به فرهنگ‌هایِ پیشین کارآمدیِ نمایانی به آن می‌دهد. در برابر، انبوهِ واژه‌هایِ کهنه‌ای که دیری ست کاربردِ خود را در این زبان از دست داده‌اند—و در آن فرهنگ‌ها دیده می‌شوند—در فرهنگِ کیمیا کنار گذاشته شده‌اند. از آن جمله است واژه‌هایی همچون رُعاف، رضیع، رعاد، رعونت، ضجیع، ضجور، استخلاص، استظهار، ضخیم‌الجلد، ضراعت، قلیل‌البضاعه، قلیل‌المدت، و صدها واژه‌ی دیگر از این دست، که به‌درستی می‌بایست از چنین فرهنگی حذف شوند و جای خود را به واژه‌هایِ رایج بسپارند. به جای آن‌ها، واژه‌هایی مانند استصوابی، استضعاف، استکبار، مستکبر، و مستضعف نیز در این فرهنگ دیده می‌شود که از واژگانِ سیاسیِ رواج‌یافته بعد از انقلاب اند با بسامدِ بسیار، و در فرهنگ‌هایِ پیشین، ناگزیر، دیده نمی‌شوند. بنا بر این، می‌توانیم گفت که این فرهنگ در اساس فرهنگی ست بر پایه‌ی فارسیِ نوشتاریِ امروز، به ویژه پس از انقلاب.

اما دامنه‌ی فارسیِ نوشتاریِ امروز را تا کجا در بر می‌گیرد؟ مؤلف، به دلیل ضعف و بیماری، فرصت نکرده است که بر این فرهنگ دیباچه‌ای بنگارد و چند-و-چونِ پروژه‌ی خود و دامنه‌ی آن را شرح دهد. اما بر اساسِ خودِ فرهنگ می‌توان گفت که دامنه‌ی آن به همان «فارسیِ نوشتاریِ امروز» در همگانی‌ترین معنای آن محدود است و به قلمروهایِ کارشناسانه و تخصصی وارد نشده است، جز تک-و-توک درآیندهایی از این دست که همیشه در واژه‌نامه‌های عمومی می‌آیند یا به تشخیص مؤلف به آن راه می‌یابند. همچنین از واژگانِ ادبی و نوشتاریِ کهن—که فرهنگ‌هایِ دوزبانه‌ی پیشین بیشتر بر اساسِ آن‌ها تألیف شده‌اند—چیز چندانی به این فرهنگ راه نیافته است.

مرجع فرهنگ‌نویسیِ سنتی ما برای واژه‌هایی که «شایستگی» درج در فرهنگ را دارند این بود که می‌بایست در شعر و نثر به کار رفته باشند و سندِ نوشتاری داشته باشند، به‌ویژه از متن‌های «اصیل» کهن. فرهنگ‌هایِ دوزبانه‌ی ما هم تاکنون کم-و-بیش بر همین اساس تألیف می‌شده‌اند. فرهنگ‌هایِ دوزبانه‌ی فارسی-انگلیسی، از آنچه نخستین بار در هندوستان تألیف شده است، مانند فرهنگِ استینگاس، تا همان دو فرهنگی که یاد کردم، همه بر اساسِ همین گمان از واژگانِ زبان تألیف شده‌اند. به عبارتِ دیگر، واژه‌هایِ گفتاری، و به‌ویژه عامیانه، هرگز به آن‌ها راه نمی‌یابند یا بسیار کم و تصادفی راه می‌یابند. اما شکسته شدنِ سدِّ زبانِ فاخر و سرریز کردنِ واژه‌هایِ گفتاری و عامیانه به نوشتار از راهِ روزنامه‌نویسی و داستان‌نویسی، ناگزیر فرهنگ‌نویسان را هم وادار به توجه به آن‌ها و وارد کردن‌شان در فرهنگ‌ها کرده است. در فرهنگِ کیمیا مرزِ پیشروی به سویِ زبانمایه‌ی گفتاری و عامیانه گشاده‌تر شده، اما هنوز جای بسیاری واژه‌ها در آن خالی ست. البته، باید به یاد داشت که فرهنگِ کیمیا یک فرهنگِ کوچک است و کمتر از سی هزار واژه، یا در همین حدود، در بر دارد.

در موردِ گزینشِ درآیندها در فرهنگِ کیمیا، با نبودِ زبان‌انبار (corpus)ی که با نشان دادنِ بسامد و حوزه‌ی کاربردِ واژه‌ها راهنمای فرهنگ‌نویس باشد، ناگزیر حوزه‌ی آشنایی‌هایِ مؤلف، یا برخورد‌هایِ تصادفی، می‌تواند واژه‌هایی را وارد فرهنگ کند

و چیزهای دیگری را ناگزیر از نظر بیندازد. برای مثال، کریم امامی با فنون چاپ و عکاسی آشنایی فنی داشت و شگفت نیست که واژه‌های مانند «دکلانشور» (عکاسی) را در آن ببینیم، اما، برای مثال، در زمینه‌ی اقتصاد بسیاری واژه‌های رایج از نظر افتاده باشند. درآیندهایی مانند دکستروز (شیمی)، مانومتر (فیزیک)، پلوتونیوم (شیمی) در آن آمده است که دلیل وجودشان بر من روشن نیست. به هر حال، تا زمانی که یک نفر به همت شخصی خود و با دست تنها و بدون پشتیبانی خدماتی و مالی نهادی می‌باید چنین کارهایی را بر عهده گیرد، به‌ویژه که در چنگال بیماری هولناکی نیز گرفتار آمده باشد، از کم-و-کاستی‌های مایه‌ای و روشی چاره‌ای نیست.

زننده یاد امامی فرصت نکرد تا کار خود را ویرایش نهایی کند. از این رو، برخی کم-و-کاستی‌ها و ناهمخوانی‌ها در آن هست که من یاد می‌کنم تا شاید در ویرایش دیگری از این فرهنگ به کار آید:

(أ) مواردی هست که صورت اسمی یا صفتی واژه‌ای-- بر خلاف روش کلی این فرهنگ که هر دو را می‌آورد-- در آن نیامده است. برای مثال، «ژرفاندیش» آمده اما «ژرفاندیشی» نیامده. ولی جمله‌ی دراز و عجیب-و-غریبی به فارسی، با ترجمه‌ی انگلیسی، ذیل «ژرفاندیش» آمده که به «ژرفاندیشی» (profundity) مربوط است. از این رده، «جنگ‌زده» آمده اما «جنگ‌زدگی» نیامده، «جمهوریخواه» آمده اما «جمهوریخواهی» نیامده، «کین‌خواهی» آمده اما «کین‌خواه» نیامده، «کین‌جو» آمده اما «کین‌جویی» نیامده.

(ب) اسم‌ها و همکرد فعل‌سازشان برخی جاها آمده و برخی جاها نیامده یا فعل ترکیبی آمده اما اسم آن جداگانه نیامده: برای مثال، «کیپ» آمده اما «کیپ کردن» نیامده، «نیست و نابود» آمده اما «نیست و نابود کردن» نیامده، «سربازی» آمده اما «سربازی کردن» و «سربازی رفتن» نیامده، «عرض» همراه با دو-سه کاربرد اصطلاحی آن آمده اما «عرض کردن» و «به عرض رساندن» نیامده. در برابر، «کیف کردن» آمده اما «کیف» نیامده. همچنین گاه صورت متعدی فعل (سر به نیست کردن) آمده و صورت لازم آن (سر به نیست شدن) نیامده؛ یا صورت قیدی (ددمنشانه) آمده اما صورت صفتی (ددمنش) نیامده.

(پ) در این فرهنگ برای واژه‌ها شاهد مثال داده نشده است. اما گاهی ذیل برخی واژه‌ها از آن گونه جمله‌های دراز و عجیب-و-غریب، که پیش از این اشاره کردم، آمده، که چیزی را هم روشن نمی‌کنند و بکل زاید اند، مانند «مزارع نیشکر خوزستان» ذیل «نیشکر» یا «دانشگاه دولتی تاجیکستان» ذیل «دولتی» یا «جنگل‌های مازندران» ذیل «جنگل» یا «جنگ جهانی دوم» ذیل «جنگ». ذیل «خلیفه» هم یک جمله‌ی دراز عجیب می‌توان دید. به نظر می‌رسد که این شاهد مثال‌ها جزو یادداشت‌های امامی بوده اند و بی‌توجه به متن فرهنگ راه یافته اند و در یک ویرایش دیگر بهتر است آن‌ها را حذف کنند.

(ت) در ذیل برخی واژه‌ها ترکیب‌های آن‌ها هم آمده، اما برخی ترکیب‌های اسم و صفت، که می‌باید ذیل جزء اسمی بیابند، ذیل جزء صفتی آمده اند (مانند «جنگ برق‌آسا» ذیل «برق‌آسا») و گاه ذیل هر دو آمده اند (مانند «کپسول آتش‌نشانی» یا «دولت موقت» یا «کشتی جنگی»).

(ج) برخی واژه‌ها مانند «بهامهر» (=ژتون) و «پلشت‌بر» (=گندزدا) و «پلشت‌بری» (=گندزایی)، را من در جایی ندیده ام که به کار رود و نمی‌دانم امامی به چه اعتبار، و از کجا، آن‌ها را در این فرهنگ گنجانده است. واژه‌ی «دینیار» در فرهنگ‌های فارسی نیامده و برابر نهاده‌ی military chapl[a]in (= قاضی عسکر) هم برای آن ناآشنا به نظر می‌رسد. زیرا، تا آن جا که من می‌دانم، زرتشتیان این واژه را در مورد موبدان‌شان به کار می‌برند. این واژه‌ها می‌باید از پیشنهادها و برساخته‌های

فرهنگستانِ یکم یا دوّم باشند. ولی اگر در حوزه‌ای رواج و رسمیت نیافته باشند، حضورشان در این فرهنگ، بنا به روش و سیاستِ آن، نا-به-جا به نظر می‌رسد.

(چ) در موردِ برخی برابرنهادها هم می‌باید درنگِ دوباره کرد. در برابر «عُرف»، معنایِ یکم، *long-standing practice* داده شده، در حالی که، *custom* و *convention* برابرنهادهای بهتری هستند. معنایِ دوم آن هم *common law* داده شده است، در حالی که *common law* به معنای «حقوق/قانونِ عرفی» ست نه به تنهایی «عرف». برابرنهادی «خلق الساعه» *abiogenesis* داده شده است، که نادرست است. «خلقیات» شرح شده است و معادلی برای آن داده نشده است.

(ح) لغزش‌های دیگری نیز در گوشه-و-کنار به چشم می‌خورد، مانند صورتِ دستوریِ «جناحی» که «اسم» یاد شده، حال آن که صفت است.

(خ) برابرنهادهای انگلیسی محدود به یک یا دو واژه اند. حال آن که، در بسیاری موارد، برای پوشاندن تمامی حوزه‌های کاربردی و رنگ‌های معنایی کلمه، لازم است که دو یا چند واژه‌ی انگلیسی در برابر قرار گیرد. از این نظر، فرهنگِ آریانپور، به ویژه برای کسانی که به دنبال واژه‌های جانشین می‌گردند، کارآمدتر است.

باری، ورودِ این فرهنگ را به عنوانِ گامی تازه به فضای فرهنگ‌نویسیِ فارسی خوشامد می‌باید گفت.

نشرِ این مقاله در مطبوعات بی اجازه‌ی نویسنده روا نیست.